

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Satire

طنز

لمبه  
۲۰۱۰۰۹

## شبانه های من (۲)

.... چه ها که نوشتیم! - هر آن چیزی نوشتید که به مذاق جلاخان زمان خوش آمد و لقب های اکادیمسین و کاندید اکادیمسین کمایی کردید.

... چه ها که نوشتیم! سیاه نوشته هائی از رهنورد زریاب است. در شبانه امشب ذوقی به سراغ آمد تا به دیدار نامیمون سیاه نگارهای زریاب بروم؛ پرچی ای\* که پایش در شصت سالگی به سفارت رژیم آخوندی ایران کشانده شد، رژیمی که لکه های خون هزاران مبارز، نویسنده، روشنفکر و آزادیخواه را بر دامن سیاه فاشیزم مذهبی اش حمل می کند و آخرین نمونه آن کشتار ده ها مبارز خیابانی در خیزش های پایان نیافته ای کنونی است. اما چه سبب شد تا ذوق دیدار نامیمون با ... چه ها که نوشتیم! به سراغ آمد. شاید هم ریالیزم جادویی رهنورد زریاب!

بیائید اول یک نمونه از ریالیزم جادویی!! رهنورد را با هم بخوانیم، البته فراموش نکنیم که ریالیست های جادو شده در خواب دیدن های شان نیز جادوگر اند:

"پسانتر، می بینم که کنار رودخانه یی، با واصف باختری، قدم می زنم. دیده گان واصف پر از اشک هستند. او رودخانه (شاید دریای کابل - لمبه) را نشانم می دهد و خیلی جدی می گوید: "این رودخانه از اشک من به وجود آمده است!"

باورش کار شماسست، حتی اگر دیدن یک خواب نیز باشد. (خواب های شاعرانه و مهندسی شده!) اما وقتی که واصف می بیند که رهنوردش دریائی را از اشک او مواج ساخته است، بر خود و بر او می خندد آخ و اوف کرده، هم خود او هم او را در دریا نه که در بادیه، در رودخانه نه که در چاله و چاه گمراه می بیند:

قصه بودیم و کنون، قصه کوتاه شدیم

کاستیم از خود و کوتاه تر از آه شدیم

در سرآغاز، که برخاست به همراهی ما

که سرانجام، در این بادیه گمراه شدیم؟  
 یار دوشینه، چه نوشینه نواهایی داشت  
 لیک ای وای، که ما دیرتر آگاه شدیم!  
 آتش عشق ز خاکستر پیری نفسرد  
 گل سرخیم که بشکفته، به دیماه شدیم  
 کودکانیم در این کوی، میندار که ما  
 پخته در کوره تابنده پنجاه شدیم!  
 به که پیـرانه سر آیین گدایان گیریم  
 گر چه در بازی طفلانه گهی شاه شدیم!  
 رهنوردانه نگاهی به عقب کن، ای یار  
 که به هر چاله فتادیم و به هر چاه شدیم!  
 اولین قصه کوتاه "هدایت" خواندیم  
 قصه کوتاه، که خود قصه کوتاه شدیم!

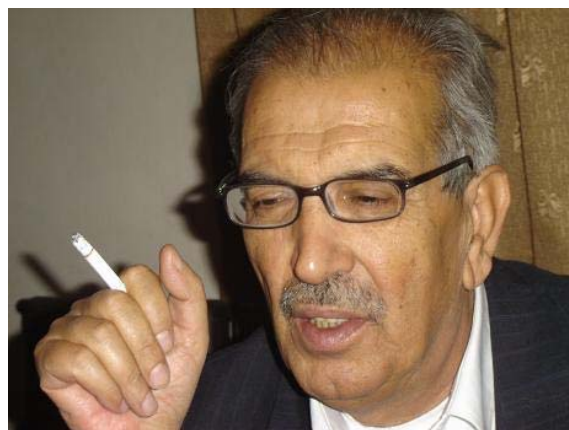
و رهنورد "غرقه دریای خجلت و شرمندگی" می شود.\*\*

شبانه امشب، درد و دریغی است از وضعیت مسخره روشنفکران و نویسندگان ما. زمانی از صمد بهرنگی در "نظری بر ادبیات امروز" خوانده بودم:

"این جماعت شاعران و نویسندگان شهری و پایتخت نشین شعر شان را که می خوانی بوی دود گازوئیل و "هر" و "تر" می دهد. همه شعر و حرفشان اینست: آخ و اوف، ما چقدر تنهائیم و فراموش شده، دگر شمعدانی گل نخواهد داد. شرح دوست بازیها و می خوارگیها و "شیرمستی ها" را هم گاهی چاشنی شعر می کنند."

آیا منظور صمد بهرنگی از این نوع شاعران؛ دو سرشناس، شاعر و نویسنده، واصف باختری و رهنورد زریاب است؟؟

صمد جاودانه شد و علی اشرف درویشیان در سوگ او یادواره ای نوشت که در یکی از شماره های "جهان نو" در سال ۱۳۴۸ به نشر رسید. درویشیان ضمن اهمیت کار و مبارزه صمد بهرنگی در مورد شماری از هنرمندان نوشت:



"وقتی که عکس این هنرمندان را در اینجا و آنجا می بینم با سیگاری گوشه لب و چینی بر پیشانی و ابروئی چپ و راست کرده، دلم می خواهد با قلم زیرش بنویسم:

**"روغن نباتی قو طعم کره دارد."**

و رهنورد زریاب در سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی به مناسب شصت سالگی واصف باختری در مورد یکی از این عکس ها نوشته است: در این عکس نیم تنه، واصف را می بینیم که دست چپش را زیر زنج و الاشه گذاشته است و سگری هم در بین انگشت میانه و انگشت اشاره او دیده می شود... ریشش- که رو به سپید شدن دارد- رسیده است و آژنگ های پیشانی بیخی نمایان هستند. در این عکس، او چهره بسیار نومید و اندوهگینی دارد... و چشم هایش نیز، در این عکس، حالتی دارند که - انگار- به بیننده می گویند: دیدی که روزگار با من چه ها کرد؟"

...

تا یک شبانه دیگر.

-----

\* "هر چند من، از رهگذر سازمانی، به هیچ گروه سیاسی وابسته گی نداشتم، با این همه - عملاً- هواخواه یک جناح "جریان دموکراتیک خلق" بودم، بسیاری از رهبران این جریان را از نزدیک می شناختم و از شیوه ها و شگردهای سیاسی این جریان پشتیبانی می کردم" - رهنورد زریاب، اوصافی از واصف و وصف او در صف اصحاب فلسفه

\*\* "سال ۱۳۷۳ هجری خورشیدی که فرارسید، من پنجاه ساله شدم. در آن سال، واصف باختری... بدین بهانه غزلی سرود و آن غزل را... به من اهداء کرد... و مرا غرقه دریای خجلت و شرمنده گی ساخت". رهنورد زریاب، اوصافی از واصف و وصف او در صف اصحاب فلسفه